

و الترتیب بنشین عیان میگردد که چند حرف که در باره اجماع اهل بیت بر مسیح پانفلا
 عن تفسیر الکبیر بر زبان خان صاحب ریس لاذکیا بعد استماع تفسیر مناظره فقیر
 گذشت تقلید مجتهدین بود و پس پس سپرد و هر کسی اینداخته که تمامی حکایت
 بحث غسل جلین نزد کاظمین شنید و دوم و دوی گذشت که حرفی از دیگرانکه
 از تفسیر امام رازی اتفاق اهل بیت نبوی بر مسیح ر جلین معلوم می شود با وصف
 مطالبه فقیر که دعوی خود را ثابت باید کرد و از تفسیر یاد بر آورد و قادر بر اثبات
 آن نشود و فقط برای رفع خجالت خود نزد عوام بدتر از اتمام تحریر بر سطور و
 رقعات بعمل آورد شش آنکه اگر باعث تسطیر ورق همین بود که گفتند
 بالیستی در عبارت بنده خورد و فکر نمودن و بر تقدیر عدم فهم از دیگر استفسار
 کردن که معنی عبارتش چیست الغرض عبارت فقیر چنانکه در زحوا ولی دیدی
 بنی اکنون بعد خروج حضرت سینه النساء الی آخر با صریح است و آنکه آنچه
 گفته بودند که مراد از اهل بیت ال عبا اند و اجماع ایشان از تفسیر کبیر
 بر مسیح پانفلاست و اینهم به ثبوت نه پیوست چه جای آنکه از تفسیر کبیر
 نامشگردد و که آن بزرگان که نزد اهل سنت و اهل بیت داخل اند بر مسیح
 اتفاق کرده اند که بعد ازین بمقتضای ترکیب عن طبق مرعله های دیگر مخاطب
 را پیش آید و این امر از اجلای بدیهیاتست که چنانکه حق ال عبار را
 اهل بیت میگویند از واج مطهرات را نیز ازینجا حکم تو انکر و که
 فهم مخاطب و الامراتب از رقعات هم قاصر گشته و به تقدیر یک سخن
 فقیر کار بستند و احب آن بود که از تفسیر کبیر اتفاق را بر مسیح
 با ثبات میرسانید و چون این امر را از محالات دانستند خیال
 بدان بستند که کار خود را چه از قوی

در غم نمی منقول است باید نمود که شاید باعث رفع خجالت شود و حالش نیز بر بکمان هم
 نتواند شد که آن غم نمی بر آنست که کلام فقیر را نفهمیدند و تطبیق علماء که سنت را
 چنانچه با مدهم محفوظند استند بلکه تحریف و تبدیل مصدر گشتند هفتم آنکه غالباً رازی
 این روایت خلاف در آیت که بسور اخ کوشا ایشان رسیده نیز حول امامی باشد بود که
 او را درین خرد ریان نائب حول قدیم یعنی شیطان الطاق تو آن گفت فرق اینست که او که
 خود را در طاق المحامل کوزه می آرست و در کان افزای ایشان در کوزه بند و کوزه بن
 لکه نور و نور تمام یافت و عا شاکه من بر پیشوا سے قوم تهمت نموده باشد که الا یعنی عام
 طالع المنتهی و است البی فی بنه الا و اراق مرة بعد اخری و تازه تر آنکه علمای امامیه بپوشانند
 که در کتاب خود طریقه احتیاطی نماید و از ذکر فضاع اسلام خویش را حرام زکلی می نماید و
 مذکور را بقلب مبارک بکمال طیب خاطر می سناید چنانچه عنقریب از عبارتش خواهد شد
 انشاء الله تعالی و آنیکه تصنیفات برادرش را ذکر می نماید و لیکن افسوس که کتاب برادر
 مثل گوگرد احمد شد و متقین و مزورین امامیه آنرا از صنایع لقیه بیرون می آورند
 و الا از عبارتش که بعضی از علمای ایشان داده اند و موعوع آنرا بیان ساخته ایمان می
 که مولف مذکور احوال قدیم را در انتساب بامیه اطیاب بتم بکذیب میکنند که ایف که او
 چنان باشد که علمای امامیه در باره او معتقد اند ایشانهم در کتب قدیم و جدید طائف موجود
 باشد بار علمای ایشان پیشوا ان خویش را گذشته مساوی اهل بیت عظام و اصحاب
 کرام را تجسّمی نیند و دین و ایمان را باین تنهایی فاسد و بارند با بچله آنچه احوال نامیه
 احوال گفت که بنده نزد اهل حق حکایت جناب ماریه رضی الله عنها ذکر کرده داد سنخ
 اعتراض میخواهم و برین تقریر بر خودی باطمینان است که با آنش پدید نیست حال
 بنده اینست که با وصف استخراج هزاران اعتراض بنده با بسا سبک که هرگز

نشانش .. پذیرفت نمی نازم و خود را مورد دستاویز نمی سازد و چو چاک
 این روایت که املش در صواقع مذکور باشد **سه** انگه ثان از عمل خویش خورد و
 منت حاتم طای نبرد و مقصود مخاطب ازین افسانه همین است که سببی برای تحریک این
 سطور قرار دهند و هم امکان نظر عوام در آید که بدین ضرورت برین تقریر و تحریک
 دست تشبیت در از کرده اند و مخفی نماید که چون مخاطب و الا قدرنده را درین کلام
 و کز او تشقیق بکیم و صفا نموده ضرور افتاد که مقتضای ادب است که یک فحش
 چیزی از حال خود در خصوص مناظره تکیه باریس المکار برین اتفاق افتاد گذارش و هم باید
 در آنست که چون زمین لطایف شکست بر شکست خورد و هر چند دست و پا زده بجای
 نبرد نیند و در هر صحبت طلاقت لسانی او که او لیاوی دولتش بر آن می نازیدند بلیکنت
 مبدل شد و رفته رفته این حکایت بکهنه رسیده مرزا محمد صاحب ملقب باخباری این واقعه
 را مشنیده به بنده خطی نوشتند و ضمن آنکه بالضرورت حکایت مناظره بقلم باید آید
 و بدقتی نهاده برودی باید فرستادند بخیاال آمد که اگر حقیقت حال می نویسم و از نفس
 خبر می دهم عار و ننگ نفس زیاده تر و امن خواهد گرفت یعنی مخاطب را مانع از مناظره خواهد
 شد و لطفی من درین صحبت می یابم و باعث تخفیف الامر روحانی و جسمانی درین
 کسرت و غریبت میگرد و بر طرف خواهد گشت زیرا که آسز شده شده تا بکوش حق
 بیوشن خواهد رسید پس بد که فلانی در مسکاتیب خود این خبر را شهرت داده چون مرزا صاحب
 معروف خطی دیگر نوشتند و بنا کرد بلیغ پر و اعتقاد و الحاح و اصرار زیاده از
 حد نمودند مقتضای صفاتی بت حق طلبت خواستم که نزد مخاطب روم و در حقیقت
 حال خط خودم تا اگر مشک در عار و ننگ نباشد مرا اجازت دهد و مقام شکایت باقی
 نماید فرمود که شاید چیرنه به نویسد و تحریک آن بر من حواله کند پس منخص تقریر خواهد

نوشت از آن روز مطمئن شدم و دانستم که در بند نشن یاوه بر حریفان خود گرفتار است
 و گاهی رو بروی مسکنه این شهر که شب و روز می آمدند و حقیقت را می پرسیدند
 و آنکرم مگر ضرورت شد چنانکه گفته اند **س** اگر منبیم که نابینا و جا هست اگر خانو
 بنشینیم گناه است که داد و الطاف از اهل نظامت می خواهد هم که شخصیکه چنین
 بدست خود در باب عجز و بونی مخالف نگاه داشته باشد و تا مقدور هیچکس نماید
 ذکر این قصه هم ترم و عاقلین اسرار وقتی بجهل آرد که ایشان زبانی بعضی از لغات خبری
 گوشش کشتند او چو زول بر یعنی داده باشد که قصه الزام را به کس گوید آری
 ستمطیر می نمودند و هیچ منشی فیروز با ملاشید کما فی المنتهی بهمزبانی کردن و مسکنه
 را نقل مجلس سخن باعث تخفیف رنج و اندوهی بود که خاصه در آن روز با برین زیاده
 مشوا از جدائی عیال و طفلان و حیانت مردم در آفات و اینهمه زبانی لغات و از کجا
 احباب بگو شمع خورده بود که آنمردم سرمایه عمر را بجا رت می بردند یعنی کتابها که برای
 الزام رخصه با اتمام تمام صحیح کرده بودند بر اسه فرود غلتن در بازار می آرد پس کلام
 بار کسیرا لمنی لفین لعنوان مذکور انتفاشش روح می نمود و حرارت غریبی را می آرد
 قضا درین اثنا روزی با جناب صوفی صافی در غم و محب و ملاقات و قدر شکایت با
 کردند که چنین معرکه با پیش آمده و ما را خبری ندادند و آنقدر اصرار برای بیان
 بکار بردند که اگر حاضرین آن مجلس اکثری از تلاذه شان بودند آیت که همه
و لا تلتموا الشهادة پیش نظر دارند اقرار خواهند کرد که هرگز بیان نکرده
 مگر وقتیکه سبیلی براسه انضا باقی نماند و از عیال و امور دیگر درین محبت هم از جناب
 صوفی صافی این اوقات با یعنی که در مسکنه بود است اسالیب فاشش خوابی
 و دست سزد و آن بود که اول فرمودند که من زبانی لغات می شنوم که مخالفین

هم گو ای دادند که علی سر بجانب شماست مرا خبر چه آنکه دیدم گفتیم امر
 باعث فخر من نیست بلکه ذکر شش پیش مردم نمودن در کم حوصلگی می شمارم گفتند
 از چه خبرند چیزی سبب باید گفت که من از غایت شوق در اضطرابم گفتم هرگز
 نخواهم گفت چه اگر راست گویم فریبی نفس متحمل خواهد بود و اگر دروغ گویم
 مذہب حق را به باطل و صفت کرده باشم چون اصرار از زمین و آسمان
 در گذشت حکایت شروع کردم خواستند که حق دین و ملت و هم
 حقوق فقیر که پیاره ائمه سابقا اشاره کردم او افزود پس از طرف
 خان صاحب محیب شوند گفتم در زمین چه بهتر که جناب بدون
 توکیل از طرف شان وکیل کنییل کردند و بمیدان مناظره در آیند
 ارشاد نمودند که سخن بی ساختار از زبان بر آید اکنون هر دو تن گوئیم
 چون قصه را آغاز کردم بار مضمون افراهم نیکون اتفاق افتاد
 گفتم اکنون لا محاله جواب سخن خود باید شنید که با وصف مخالفت
 از میباید انتباه نمی شود بار چهل و هفتی کردند و حاشا و کلاب زبان آوردند
 آخر حکایت را مجملآ بیایان رسانیدم و هیچ دانی که این همه مخالفت از عارف معارف
 چرا واقع شد و بیشتر نگفتی احمد حسن صاحب که مذہب تشیع دارند و تلمیذ خاندانند و در آن
 صحبت نشسته بودند پس گزیر حضرت زبده تصوفین بر اقریه خطب الغیب مشغول گشتند تا او شان
 نزد خان صاحب در رتب خیر خدای و غمخواری را ترتیب دهند زبده بن عالی عالی فرمائید که صرفی
 صافی این قدر قدری میکنند که شکست دادان دین و ملت به دست آوردند و طرفدارانند
 اینهم بر مقتضای طایفه جلوه دادند که فلانی حکایت میفرستد ما علی رؤس الائمة و ما
 میکنند چنانچه رسال ما بین ما بروی ندهد شکوه اینتی بهیچل آوردند و نوشتند که تا

عنوان محبت است نحو ذی باشد من حدیث النفس و قایق النفاق حال فقیر در بیان مناظره
 که بارها با سرآمد مجادین رواداد باین عنوان بود که حرفی چند از آن بیایه التماس نهادم مگر
 سر و قدر متقین و مسولین چنین افترا کردند تا باشد که آنچه در حدیث حال قطعی نبیال آورده
 اند و از حوصله ایشان بیرونست و پیش ازین تاب منبسطند از مثل خاتمہ تجرید از ذهن برآورد
 هشتم آنکه لفظ ملقی اشعار بدان میکنند که آنچه حدیث در عز و تعظیم او ندانند و تمنایج افکار این
 یگانہ روزگار است و کسیکه اسفار کلامی در انقضایده نیک میداند که ملاک تصریح ایشان
 درین امر خاص از فضیلت جایی و کتوری است و این سانچه بدان ماند که صدر ای شیرازی
 صاحب شرح هدیه حکمت و سفارار لویه با چهار مجتهد فانی و شهاب ثاقب فضلا عرابی را تناول
 کرده فرق اینست که صدرا لکهای رافضی و مستقل نژده و از جناب رئیس التکلمین که و کان
 خود را بکالای عاریت اراستند و دعوی خودی و خودرایی سرزده بسبب فقدان اسباب است
 آنچه مصلحتش در خاطر محفوظ است و فضل کتوری توان گفت پیشکش میکنیم که باریه قطبیه از کتیران
 بود و اقل شرفش در زمره مقدسه اهل بیت نزد اهل سنت هم درست نیست چه جائز
 اما یہ کہ اصول شان مقتضی اخراج است و لفظ اهل بیت منادوی و ترکیب واقع شده
 نه بدل از ضمیر محرور و در تقدیر تسلیم بلبیت مراد آنست که از اهل بیت ما که صاحب عصمت
 و طهارت اندکناة قتل بکنایه و در کرده و حضرت امیر سبب مرتبه عصمت خود بکشند قطعی
 بیامون نکشند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکر برین امر بجا آوردند و این معنی هرگز
 مرا نیست که باریه را که از اهل بیت بود از همین زنا باز داشت و بعد ازین با ماخذ جواب ^{طلب}
 از کتاب مجتهد خواهد آمد انتشار الله تعالی نهم آنکه تضعیف اطلاق لفظ اهل بیت بر
 جناب باریه باقتبار سکتی و سر بر بودن چنانچه از لفظ شرط به بعضی از وجوه سوی ذمین ^{مصلحت}

متبادری شود و دلالت بر کمال حفظ و اتقان مخاطب عالیشان و ارجحیت قبل ازین تبار
 و لام تصریح نموده اند که ترجمه لفظ اهل بیت بفارسی مردم خانه است و این کلمه کاری باعتبار
 سکونت با استعمال می آید و درین اطلاق جمله ساکنین خانه حتی عباد و امارت میکنند تکلیف
 ازواج که بسبب حقوق ملازمت و مخالفت با بول و اشتراک بتدبیر منزل بمنزله حساب
 خانه می باشند انتهی هرگاه در اطلاق لفظ مذکورندگان و کنیزگان همه شریک باشند
 اطلاق آن بر حرم شریف که بلاریب ماورم حضرت ابراهیم علیه التحیه است بطریق اولی
 خواهد بود پس قبول و عدم قبول اهل رض و حصول را درین خصوص چه دخل تواند شد
 که این شرط افزونند و بعد تصریح مذکور تبصیف آن لب کشوندند متوهم نگردد که
 تولد جناب ابراهیم بعد ازین حدیث بوده باشد کما سنن کرده نقل من القمی و الجابیسی
 انشاد الله تعالی **هم** آنکه نفی مخدور هم ال برانت که از عظمت و ذکات
 بهره والی دارند زیرا که بخاطر عاظر ایشان خطره مذکور که نفی مذکور مستلزم عصمت برای
 ماریه قبطیه است مستلزم عدم عصمت ال عباد کلاهما مخدوران اما بیان اول پس از آنکه
 چون معنی اهل بیت سکنی برایشان صادق آمد چنانکه درستی پس باید که در آیت تطهیر داخل
 باشند چنانچه ازواج طاهرات نزد مخاطب داخل بر معنی اند و مخفی نیست که لفظانما
 دلالت بر آن دارد که اراده اطلاق محصور است در اذباب - رجب از اهل بیت و تطهیر
 ایشان و لام تاکید چنانچه اکابر امامیه تصریح بدان کردند دلیل بر آنست که رسی و شی
 نیست و مدلول فلان لفظ چنین و چنانست الی آخر قالوا لکما عرفت فثبت عصمت
 غیر المصوم و هو احد المخدورین اما بیان ثانی پس از آنکه چون مورد اهل بیت معنی مذکور
 که حاشی قبل از آن درستی با وصف دخول در آیت تطهیر باعتراف مخاطب بخیر مصوم

نبوده اند معلوم شد که عصمت دیگران بهم ضرورت نیست و در نه لازم آید احتیاط
 یعنی دلالت آیت کریمه بر عصمت و عدم دلالتش بر ویران نظام هر کسی که از
 ابتدای عمر عباد و سبوا از کبیره و صغیره نزد مخاطب مانند او معلوم باشد براس
 او چنین فرمودن اللهم اذهب غم الحسین طهرهم تطهیرا چنانچه در احادیث آمده
 و صیغ تجدد در حدیث آوردن مفعول نمی شود و کما لا یخفی یا زده هم آنکه هرگاه
 از نفس روایت ثابت می شود که مفعول پذیرد چیزه و دیگر از حسن نیست
 کتاب طعن ارباب و ترجمه عز نیز دلالت بر آن دارد دعوی توسع هر چه تمامتر
 از عجایب نفوات است زیرا که جایجا در رسایل قدیم و جدید تباسی اکابر امامیه
 هم رعیل المتشککین و هم راسل مکا برین مولوی حسین علیخان بهادر معظم شان گفته
 اند که الحدیث تفسیر بعضی اعضا و در اینجا بیاد نما ند که در وفات مرتضی علیه السلام
 اند و این قاعده در روایات مختلفه و سوانح متغایره جاریست مثلاً روایتی
 در صحیح بخاری است و روایتی دیگر در موطن است و یکی را برای دیگری تفسیر قرار
 میدهند کما فی رسالت حدیث الحوض و همچنین حدیث کلینی را برای حدیث طوسی
 بشرح می آرند و حال آنکه رواه سنا و مختلفه ندیس لحاظ این قاعده در یک
 کتاب و یک روایت و یک راوی و یک واقعه چنانچه ما بنید علاوه قرینه تطابق
 حدیث بضمون قرآن مجید هم اشعار بدان میکنند که اقباس از آیت کریمه تطهیر است
 و مفعول پذیرد نظر حسن است و العجب که شیخ ابن بابویه قمی در کتاب عیون
 اخبار الرضا جا بیکه مناظره قاتل امام رضا امام المتکلمین شیخ یحیی بامون بن هارون
 از خلفای عباسی را بافتخار تمام ذکر فرموده اند مقتضای مزید حافظ با و نکردند که

که هرگاه در حدیث اقتدا یعنی باللذین بعدی ابی بکر و عمر احتمال حذف و اضممار مذکور
 شد محصور در آن نخواهد ماند که بکار امامیه آید و از اینجاست که خود صاحب تفسیر
 که تا بوقت را همیشه حای تحت خطای فنی را ثابت میکند و در مقام میگوید که دایره
 تقدیر وسیع است پس میرسد بخلاف که در جواب شیخ ابن باویه گوید که تو بر تقدیر
 رافع و نصب گفته بودی اقتدا کنی بدان و چیزی بعد از من که کتاب خدا و عزت
 اندای ابو بکر و عمر و اقتدا کنید اید و هم دای ابو بکر و عمر کتاب و عزت و ما میگویم
 که هر دو تقدیر نیز مطلب بافت نمی شود چه علی تقدیر الرفع ضمیر ما را مقدر
 میکنیم و آن بر سبیل بدل از الذین منبدا خواهد بود ابو بکر و عمر خبر یعنی اقتدا با الذین
 من بعدی بها ابو بکر و عمر و علی تقدیر القصب لفظا عنی را مقدر میکنیم یعنی اقتدا با الذین
 من بعدی اعنی ابابکر و عمر پس عدم تعرض بامون از اعراب حدیث مستحسن باشد
 انتها مسلمنا که بر تقدیر حذف توسع بسیار است و لیکن گفتگو با چهار مخاطب
 اگر بود درین بود که لفظ اطلاق اهل بیت در حدیث شیعه بر حضرت ماریه آمده و
 این امر بنور بحاله است و او اثر دهم آنکه زینهار اصل مقصود نبوده نبود که بد
 کردن جناب ماریه در زمره اهل بیت ثابت کرد انتم که آیت تطهیر در حق اهل بیت
 المؤمنین است فقط بختیک آل عبا محروم از ان باکثند معاذ الله من ذالک
 بعدی از سنن میان چنین نخواهد کرد که اکابر امامیه در لباس محبت می کنند که سلا
 اهل بیت را خارج میگردانند تا ثابت کنیم که از واج مطهرات شرکیک آل عبا هستند
 چه نیستی که اصل سخن درین باب نبود و نه ضرورتی دارم که باین دلیل است ثابت
 در آن کنیم زیرا که نجابت پیروانی شرکت از واج مطهرات بدلائل قطعی حاصل است حتی که

رئیس الحجا و لاین چون مفری نیافته اند لا محاله از رخصت نازل کردند و معتقد بان گشتند
 که با ضرورت و با ولایت و تپا و اذیان از و اج در اهل بیت داخل اند بلکه
 اصل مقصود آن بود که ثابت شود که هرگز نزد اهل سنت مسح پا مذیب اهل بیت
 نبوده امام رازی چگونه دعوی اجماع اهل بیت بر شیعنی داشته باشد و قبیل و قال
 در مسند و فهو بود پس دعوی انجمنی که اصل مقصود نبوده با و حال حضرت ماریه در اهل
 بیت ثابت کردن نزول آیت تطهیر و رخصت از و اج مطهرات بالانفراد یا بالاشراک
 بود از عجاب مبعوات است و کمتر از آن حکایت نیست که شخصی بعد تمامی احسن
 انقص پس پدید که زینحازن بود پامرد مسیرو دهم آنکه آنقا هم دستنی که گفتگو
 در غسل و مسح بود و جناب فاقد تطهیر تقلید مجتهدین خود و دعوی اجماع اهل بیت مسح
 رطبین و نستند و می گفتند که امام رازی در تفسیر خود چنین فرموده پس مقصود و قیاسی
 خود است و نزول نلی ندارد اکنون حال مقصود شیعه گوش کن که از آیت کریمه تطهیر اثبات
 خلافت بلا فصل را برای جناب مرتضوی تقلید عبدالمؤمنین سپای بودی قصد کرده بودند
 که بعضی از معاندین بعد از ملاحظه احکامات اهل حق و یقین و کسر و در علامه و بلوی خاتم المحدثین
 راه فرار بیچودند و محصل تقریرات ایشان اینکه عصمت در ال عبارات آیت تطهیر ثابت
 میشود چنانچه گذشت و غیر المعصوم لایکون اماما و هنوز منجاطر علمای عامه بند
 و فضلالی از حدیث نگذشت که ثبوت عصمت وقتی تواند بود که مراد از اذیان ب حسب سلب
 جمیع افراد یا با بیت آن باشد تا بسبب آن ترقی تمام اذیان را جاس کجا کلمه ضمیم
 است و اذیان و تطهیر مطلق برای حضرت مرتضوی و شرکاء آنجناب ثابت توانند کرد و این
 از جمله استعداست بیانش آنکه بعضی از قدمای شیعه در شیعنی رساله پاره ختمه اند که مراد از
 جس درین آیت شرک و کفر است و بعضی درین ادراک سبیه کرده اند که مراد از آن این
 و تر بود و الوهیت و ربوبیت باریست عزوجل و بعضی از ائمه هدی روایت مینمایند که گویا

و نوبت عظیم عیوب است ولیکن چون رسائل معلوم درین مرز و بوم حکم عقا دار و تاگزین یادگما
 کافی کلینی بگرد و روایت باثبات اثرائتی کافی میدانم من بعد از معانی الاخبار شیخ صدوق که
 او هم در علمای طایفه شریکی و سهری غدار و این معنی ثابت میگردد آنم که هر چند او درین باب
 خاص رساله جداگانه نوشته ولیکن بای برای همین امر معتقد گردانیده که مراد خدای عزوجل از
 رحمت آیت مذکوره شکر است نه مطلق گناه پس منتهای امر بر اصول روایات اثبات این معنی براس
 اصحاب عبارتست که از شکر و کفر محتجب بوده اند نه آنکه از صغیره و کبیره و عشرت و زلف
 خطا و خطی و اسگاه از آنجا بدست عمر تا آخر آن منزه بوده اند لکن بر تریات قوم مورد لوم
 اثبات عدالت هم شکل اقاربه کیفیت دعوی عصمت چنانکه بزبان شی آرند و در دل تحقیق
 مگر بصورتان هم ندارند اول حدیث کافی ثبتوار از امام صادق که بوسطه ابوبصیر در ضمن
 عبارت طویل مرویست و قبل ازین عبارت صدرش در باب حضرت از طرف خلیل قرظی
 وارد نموده گفته ام که در پی شدن او تطبیق بر جای خویش است نه چنانکه زینل ابراهیم خیال
 بدان بسته اند عبارتشان که فلما قبض رسول الله علیه و سلم کان علی اول الناس بالناس کما بلغ
 نبیه رسول الله و اقامه للناس اخذه بیده فلما مضی علی لم یکن یستطیع علی لم یکن یفعل ان یخل
 محمد بن علی و لا العباس بن علی احد من ولده اذ قال الحسن بن الحسین ان الله تبارک و تعالی
 انزل فیما کما انزل بیک و امر اطاعتنا کما امر اطاعتک بلغ فینا رسول الله کما بلغ فینک و انزل
 عنا احسن کما اذهب عنک ظلماضی علی کان الحسن بن علی بهما لکنه فلما توفی لم تستطیع ان یدخل
 ولده و لم یکن لیفعل ذلک الله عزوجل بقول و اولادهم لجمهم اولی بعض فی کتاب الله فیه
 فی ولده اذ قال الحسن بن علی کما امر اطاعتک و طاعتک بیک و بلغ فی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کما بلغ فینک و فی ابیک و اذ هب شرعی الحسن کما اذ هب عنک و عن ابیک
 فلما صارت الی الحسن لم یکن احد من اولیه یستطیع ان یدعی علیه کما کان یویدعی علی حمیه و علی
 لولاد ان یصرا لامر عنه و لم یکنوا یفعلوا ثم صارت حین نصبت الی الحسن فخری تاویل بوجه آیه

والوالارحام بعضهم اولی بعض فی کتاب الله ثم صارت من بعد علی بن الحسین الی محمد بن علی وقال ارحس سوال الشک والله لا شک فی ربنا ابد یعنی گاه رسول خدا صلی الله علیه آله وسلم سماع نسبت خوا میداد ولی بجلالت جناب ابهر بود چه رسول خدا صلی الله علیه آله وسلم پیاری از مصوف در باره امامتش بیان فرموده و آنجناب را بجا خود قایم نموده دست حق پرستش گرفته در روز غدیر بروی جم غفیر امامت او را ثابت کرده هر گاه جناب امیر را پیام اهل قرار رسید تا در بر آن نبود که اولاد خود را از غیر نبی فاطمه در امر امامت داخل فرماید که برین تقدیر امام حسن و امام حسین می گفتند که ای پدر بزرگوار آنچه خدا در حق تو از آیات نازل فرموده در حق ما نیز فرود آورده چنانچه بندگان خود را بطاعت امر کرده بطاعت ما نیز مأمور ساخته و رسول خدا در باره امامت تو آنچه سلخ نموده برای امامت ما نیز حکایت رسانیده و خدای عزوجل چنانچه از تو حسن را ر بوده از ما نیز ز بوده هر گاه جناب امیر جهان گذران را وداع نمود و امام حسن بسبب کبر سن نسبت با امام حسین اولی باباست بود هر گاه و فائش قریب رسید قدرت بر آن نداشت که اولاد خود را و جمیل سازد که او تعالی فرموده که صاحبان قرابت بعضی شان نسبت بعضی اولی و اقرب اند در کتاب خدا چنانچه تقریرش خطاب مرفوضی انفا گذشت و در وقت امام حسین مجال مبارعت با برادر و پدر برادران و اولاد حسن بجهتی را مجال نبود چنانچه امام حسین بزرگوار خود دشت بر تقدیر امامت را با پیش نمی سپردند الخضر امامت بآیت اولوالارحام در امیر المومنین حسین بود و تبادل بهمین آیت و فرزندان شهید کربلا باقی ماند باز این سلسله با امام زین العابدین پاره امام محمد باقر کشید و حضرت صادق فرمود که مراد از رحس که حق تعالی از اهل بیت دور کرده شک در توحید باری است عزوجل بر طبق تصریح شارح در شافی از کتاب فخرک منافی یقین الوهیت و وحدانیت اوست چنانچه در باره اهل کتاب فرموده اند که ایشان علی و عباد خود را از باب خویش مقرر کردند حال میه چنین نیست بلکه مطابق آیت قرآنیست که

سپید بر تقدیر کرد که امام حسن اول است با اولاد خود می خردی حسین نماز است بیخود

غیر خدا را نمی پرستند و در چیزی شریک نمی سازند و بعضی ایشان بعضی دیگر را صحت
 دین الله از باب دیگر و امتداد حق بر حسب فقیر او در حدیث نظر با حدیث
 امامیه که در تعلیل و تسوئیه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم با ما است امام الایمه تا بحواله
 مشهور و مستفیض است و حرفی از ان غنچه بی بی آید کلام متین و گفتگو بسبیل تقیین است
 غلط گفته زیرا که بر اصول شیعه در همین اختصار آنچه حضرت کسید المرسلین خطاب این
 عباس فرموده دلالت دارد بر افترا ای قوم کفانی المتقی و همچنین بحث کثرتش درین
 است که اقرب سوی جناب امیر حسن مجتبی تو اند بود و بر تقدیر امامت ایشان قریب تر
 بجناب شان امام حسین چگونه بوده اند و نفس علی هذا مباحث دیگر که در سینه فقیر محفوظ
 است در آیات محدثین شیعه در مانند آن پیش از پیش بعنوانی مضبوط است که تا قیامت
 غایب السی پها نده ایشان در تطبیق آن و فاکند و لکن این اوراق را لایق آن مباحث
 و مویدانش نیافته باصل دعا کتفا کردم که مراد از حسن نهض معصومین در آیت تطهیر و
 حدیث مذکور که زبانی امام حسن و امام حسین منقول و ماثور است همین زبیب و تر و خاص است
 که تعلق بتوحید و الوهیت خدای عزوجل دارد نه غیر آن و ذکر آنرا تب که از بیجا تا مرتبه
 عصمت است بر اهل طمانت گذاشتم اکنون حدیث شیخ صدوق ابن بابویه قمی مشهور بدانکه
 او هم درین باب مانند کلینی لغور خانه خراب و ادنا صیت و دشمنی آل رسول تعالی داده و
 بابی منسوخ ساخته و گفته باب معنی الحسن بن علی و محمد بن الحسن بن احمد بن الولید قال حدثنا
 عبد الله بن جعفر الحمیری عن محمد بن الحسین بن الی الخطاب قال حدثنا نصر بن شیب
 عن عبد الغفار الطارقی عن ابی عبد الله عن قول الله عزوجل انما یرا الله لیب عظمی الرحمن
 اهل البیت و یطهرکم تطهیرا قال الحسن بن علی بن فضال یعنی عبد الغفار از امام صادق
 علیه السلام حدیث میکند که فرمود مراد از حسن در آیت تطهیر شریک است نه چیزی دیگر و باب
 تاویل و تسوئیل و تخصیص کشادن که این قسم شریک با نبوت و صفوت حضرت آدم صحت بود

کما فی تفسیر اهل البیت منافی شافی شرح کافی است که عبارتش در معنی حدیث کلینی نقل
 کردم پس در ابطالش همانقدر کافی و شافیت مع ذلک دارو گیر و استذکیر
 بر بعضی از خلفا برین تقدیر مصداق آن انکرا لا اصوات لصوت الحمیة است الغرض بعد از تقدیر
 کتب نوحی که بلباس تشیع خود را آراستند و مدعی مزید و الاگشتند همین توریه بود
 میرسد که اهل بیت نبوی فقط از شرک بالاکفر و ریب در وحدانیت و الوهیت خدا
 جل و علا که انهم کار متراتین و متافیقین است مجتنب بودند نه مظهر از اخلاق ذمیه
 و کبائر ذنوب و نجاست قلوب چنانچه سنیان بیچاره روایت می نمایند و عقا
 بدان دارند که مرتبه عدالت و ذائقه و برگزیدگی و عفت و طهارت و اصطفاء و اجتناب از
 کتاب مجید بر اسه ایشان قطعاً و یقیناً ثابت است چنانچه بر ناظرین تفاسیر و شرح
 احادیث و شرح مسلم الثبوت و حجج بالغه و کتاب ایضاً مخفی نیست پس برین گناه ارد
 و زبان نواصب هر چه بر سنیان رسد بجای خود است خدا را بید و حرف ازین باب
 تبصریح رئیس المکارمین که هر حرفش زکی دیگر دارد و هر نقطش زکی دیگر شنو
 انه انجمله است آنچه در رساله مخفی امامت بعد نقل عبارتت مسیبه محمودی از
 کتاب قلی کنسوری گفت که اذل الخلیفه که کتاب جوهر العقیدین ندارد و اگر می بود
 بمعانه آن تذکر امر ساوس معلوم می شد که مرادش چیست اگر اینست که اولاد
 ارباب کسا هم از نار جهنم محفوظ خواهند بود که معتقد بعضی مفسرین است تا حرفی
 است که از شدت و لا بر زبان می آید و اگر در حق ارباب کسا و بچین کلمات
 پهنوده متفوه شده چنانچه از کلام مشر ظاهر و مولانا الالامی یعنی قلی کنسوری
 هم همین فیهده فواولیاء و داسفاه بلکه وای بر حالش که یا عاب فوق سبع سماوات
 فی المنزل و اشت و یا علم منکس تحت اثری افراشت مکر بیان کرده و ثابت نمود

که آل عباس از جمیع ارجاس سماوی مطهر اند و شرکت پیغمبر خدا درین باب به بیان کافی و وافعی
 با ثبات رسانیده و باز میگویم که اگر آن حضرت معترف گناه شوند چنین و چنان تبادر کش
 می شود فلا حول و لا قوت الا بالله نزد علمای سنیه کافه صحابه عدول مذہب مختارشان اینیکه
 احدی از اصحاب بیگناه نبود و اگر کلامی است در اجاب اصحاب زینهار نیست پس محو جبرتم که این بزرگوار
 مکرر را با کسار را بزرگ اصحاب موصوف بهم نگزیده و چه باست حفظ حضرات معصومین از بار
 جنهم باین دامن بسیار دو صدمه و گناه از آنحضرت و قوعی می انکار و آنچه خود تجتم از
 او با سبک رسیده و در حق تطهیر از سماوی کرده بود یکیش پس پشت می اندازد و مثل
 دیگر اصحاب بهمین وظایف پندارد و واراده این در مطلق موثر نمی انکار و الی اخره
 با تعلق قطع نظر از آنکه درین کلام ایجابات عمیده و سباحت سدیده جاریست
 میگویم که این همه سخن باطل و اراج پیشوایانش مثل کلینی عور و ابن بابویه و اشعری
 در تشریح است که او با او و اسفا اینهم ایرو انقض یا بفرق سماوات است جا داشتند و
 یا عالم منکس تحت الشری افرامشند مکرر در کتب مصنفه خود ثابت نمودند که آل عباس
 از جمیع ارجاس سماوی مطهر اند مثل کتب معتبره فانی در کتاب عماد الاسلام و دیگران و غیر
 و شرکت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم به بیان کافی بر و ایست آنکه علیهم السلام
 ثابت کردند که سبقت اله الاشارة و ستقره ایضا انشاء الله تعالی بار ابراهیم و نصوص
 مستقر کردند و باین شکر و احادیث آنرا خارج نمودند و از ان مبرهن گردانیدند
 که تطهیر از جمیع ارجاس مراد نیست بلکه فقط از کفر و شرک و ریب و آنهم در باره
 الوصیت باری فرود جل و آنهم در کتابها بیان کردند که آنرا از مشالاب و مطامن
 حلقه بر نمانند و اینهم بزبان ایشان مشهور و روز جاریست که قدمت نزلت
 و جلالت قدر و مرتبت سلمان فارسی و ابوذر عقیلی و عفت و طهارت شان از

از مسامحه ثابت است و احدی از ایشان بجهنم نمی رود پس جو حیرت هم که امام اعظم و قوم
 صدق مورد نوم بکار باب کسار را بر تبه اصحاب موصوفت بهم نگرفتند پس
 معلوم شد که آنچه در حق آل عباد کتب دیگر بلکه همین کتاب بطریق می آرند و آن
 باب مناقب و محامد و انکار ندود و ادب کتبی و ثنا خوانی میدهند و کسی
 را روی شان وقتی نمی دهند همه اشش را پس پشت می اندازند و مثل
 دیگر اصحاب آل عباد را هم محفوظ نمی پندارند و از او این روی را مطلق موثر
 نمی انکارند مقام آنست که تمامی عقلا سئ عالم را اصلاحی عام بدیهیم و ناصحیت و
 تعصب علمای روافض یکجا جمع کرده بطور استخفاف نزدشان بریم و اگر کسی
 و هم در یب در کیر و که رساله مخفی که بتوسل هماننداری و صداقت و خدمت گذاری ملا
 نور الدین جهان نوز و اکبر آبادی بهم رسید چندان اعتبار را نشاید و در الزام
 الداء الخصام ذکرش نمی باید پس ناگزیر بعد از تسلیم سطره چند از تحریر سابق که عدلی
 لکنه و قاطبه در آن شرکت بودند و جواب استفتا نام آنست و بنده آنرا بجای متن
 الضیاح تعبیر میکنم عرض میدارم که قطع نظر از نیمه این سچیدان را نهایت استعجاب از
 قول قائلی که با مستند آیت تلهیه تحریریم علی النار افتقاد و ادعی آید چه از اجلای
 بریه است که معنی لیزه ب عنکم الرحمن لیتقدم من النار نیست بلکه افتقاد من النار
 بر ادب است و من تضرع است کما یدل علیه قوله و هو فائده ذلک استظهر درین صورت
 لا محاله از حسی مطلق مصیبت مراد می باید گرفت که موصوفت بطهارت از آن مستحق
 حنیت باشد پس اگر تمامه عشرت بانیمین در آیت تلهیه داخل باشد مدعی باید
 همه معصوم باشند و بخلاف ما اجمع علیه الامر و اگر بالفرض موافق قول مفسرین
 طهارت از بعضی محاصی مراد باشد پس اولاً این معنی موجب افتقاد من النار نیست

بر صغائر هم کبیر است و بعضی کبائر مثل سفک و مار بدلس عرض بکنایه هو المراد عند البعض
 نمی افتد و ثانیا تعلق اراده آلهی بظهارت از بعضی معاصی عند اهل سنته شامل است
 با کثرت صحایف نیز که انظار محفوظ و اندلس تخصیص بین منسبت با اهل بیت که سابق
 آیت کریمه نص است بر آن معنی ندارد ولیکن از ایشان چه عجب که لغویت کلام آ
 معنی هم مانند وقوع عن لفظا تجویز سازند انحقی و جائز دیگر که قول سید سید علامه
 عالیه الرحمه تفهمن منع معصومیت حضرت زهرا رضی الله عنها نقل کرده اند زبان و دراز
 میفرمایند و خیال ندارند که گواها ثابت مرتبه محفوظیت و نفی معصومیت و کجا انقضا اذ
 و فصول درین معنی که حق تعالی آل عباد فقط از کفر و شرک و ریب دورا الوهیت پاک کرده
 نه از غیر ان العباد با الله این مرتبه که مدعین و مزید و لا ثابت گردند با موری جمع تواند شد
 که ذکر اجمال هم درین باب مناسبی نماید و ضرورتی هم بعد از شعار و تظلم او لوالله
 دامن به بیان آن نمی کشد و آن عبارت است و هر کسیکه بهره از عقل دارد
 می داند که ازین کلام صریح تجویز بلکه نسبت کذب بجناب سیده النساء مستفاد است
 چه معترض بدلیل عصمت کذب از جناب سیده منفی نموده صدق دعوی ارشاد ثابت
 کرده و مجیب بانکار عصمت و جواز بل صدور کذب و دعوی ارشاد را باطل کرده
 و هل ندالانسته الكذب و لهری ان ذک کذب من المجیب و ای کذب
 علی الله و الرسول و لبعده الرسول برته من الكذب لکن ذک حصل لها بالارشاد
 من ابیه حیث قالوا فی حق صلی الله علیه و آله و سلم افزی علی الله کذبا ام یختم
 و ان صارت محرومه من الارشاد فمما زتم بسبب ان الكذب الیهما من غیر سند و تاد
 بقولون لکاتها الاراد به انهما من غیر عمل قلت این تقریر با فحش و جوه بعد از خط
 حدیث کلینی و قوی خود ظاهر و با هر است کلیف که در وقت ارشاد کلمات طیبات

کہ مجلس بافتخار تمام و رفق الیقین از حضرت فاطمے بخطاب مرتضوی آورده یعنی
 مانند بنی جم پرده نشین شدہ و مثل خائنان و درخانہ کرختیۃ الحج ثوران غیظ و غضب
 و مقتضای بشری را معتقد شوند و اینہم بعد از اغضاسے نظر از مغلط الیست کہ
 مخاطب را درین لاف و کرافت رود و کمالاً مخفیہ علیٰ المصلین و این قسم خرافات
 در رسایل ایشان پیش از پیش موجود و فیما ذکرہ ہدایتہ للمتقین و کفایۃ للمشردین -
 چہار و ہم آنکہ جس خاص کہ نواصب این است جناب صدیقہ سطرہ را
 بانتساب آن سوسے ماری قطبیہ رضی اللہ عنہا نسبت کردہ دست از ایمان
 بمقتضاسے آیت کریمہ اعظم اللہ ان تعود و المثلہ ابدأ ان کہتم مؤمنین برداشتہ
 اند و تفصیلتش از تفسیر اہل بیت کہ مثل شیخ اکفر کلیمی اعور بوضع آن پرداختہ
 واضح می شود انشاء اللہ تعالیٰ ہرگز مراد نتواند شد پناہ پنچہ نقلی کستوری مولانا
 مخاطب ہم اعتراف کردہ و قدمت جبارتہ و الا لازم می آید تجویز امور دیگر کہ ذکرش
 لایق نمی نماید سوسے ہمان امر خاص براسے ماری قطبیہ و ہل ہذا الاسب الایمان
 من متبعون خطوات الشیطان زیرا کہ این منقصت و قباحت باعتراف مخاطب در
 رسالہ امامت و اکابر او در غیر آن راجع می شود و جناب مستطاب حضرت رسالت
 صلے اللہ علیہ والیہ وسلم و ہر گاہ لازم بدیہی البطلان است لامحالہ حکم می توان
 کرد کہ مراد از جس امری عام است کہ جس خاص فروسے از ان است پناہ پنچہ
 اہل حق بلفظ کبار ذنوب و خباثت قلوب و اخلاق و سیمہ امثالش تغیر از ان کہ وہ
 اند و بعد ازین عبارے باقی نمی ماند و الا لازم آید بی او بے و بے اندامی اعتقاد
 شیوہ و ربارہ اولاد جناب سیدہ کہ ہلاریب بفضول صغیر سید کائنات بودہ
 اند پناہ پنچہ از مصایب قاضی کہ از اصحاب میل بود گذشت پس نہ لازم آمد کہ مخالف

شان نبوت باشد و نه لازم آمد حصول خاصه رسالت یعنی عصمت براس
 غیر از بیایم **پانزدهم آنکه** هرگاه بودن ماری قبطیه رضی الله عنها در زمره اهل بیت
 داشته اند با اختیار سکنه او سریه بودن پس بالضرورت قایل باید شد بداخل کشتن
 از و اج مطهرات و در زمره مقدسه اهل بیت بقیاسیکه حجت آن امامیه نیز پیش
 نظر دارند یعنی قیاس اوجیت و ماده این قیاس خود عبارت مخاطب موجود است
 جائیکه محاورات لفظ اهل بیت را بیان کرده و گفته که درین اطلاق جمله ساکنین خانه حتی
 عباد و اماء شریکند فلیت از و اج که بسبب خصوصیت ملازمت و مخالفت با بعله و اشتراک
 بتدبیر منزل بمنزل صاحب خانه می باشند انتهى و قیاس از و اج در اطلاق لفظ مذکور بمنزل
 جناب سید المرسلین بودند باید که در پیشیه بمجموع لفظ نه بخصوص سبب و رأیت
 تطهیر داخل شوند چنانچه اعتراف هم بدان فرموده و علمای خود را قائل بدان دانسته
 و هو الظاهر من کلامه کما یظهر من تفسیر العاصی و من تبعه پس تطهیر از ارجاس
 و طهارت اذناس باقرارش علی الاطلاق براسه امهات المؤمنین لازم
 آمد و العجب که بعد از انهمه و فترت در مطاعن از و اج مطهرات می نویسند و تهمتها می نمایند
 و انهم بیادند دارند که در معنی حقیقه بیت که متبادر عند الاطلاق است براسه از و اج
 مطهرات اهل بیت و منزل بمنزل صاحب خانه حاصل است باز هم داد نفاق می دهند
 کما مر ت الیه الاشارة و لا حاجة الیه الا عاده نثوق و بالعدم من ند او نلک و تبر من ند
ششادم آنکه کسی از اهل سنت نگفته که فقط حضرت
 ماری قبطیه مراد بوده اند تا چنین فرمایند که ضمیر کلمه مع ان غیر و متعدد حقیقت است اهائیک
 عبارت تحفه اثنا عشریه بعد ذکر حدیث مذکور از در رسیدم یعنی باید شنید که این روایت
 دلیل حکمت که ماری قبطیه نیز از اهل بیت بود در آیت تطهیر داخل و الحمد لله علی شمول

الرحمة وعموم انعمه طرفه آنکه مخاطب والامراتب اگر چه قصه را از آغاز و انجام
 دروغاے خاطر پوشیدند و بد و کلمه راجع گردانیدند که روز سے قاضی معاضد شفا
 بطریق طعن گفتند که حال شیعه عجیب است که از واج ظاہرات را اور اعداد اہل بیت
 نیگیرند و حال آنکہ اطلاق این لفظ بر جناب ماریہ قطبیہ بانکہ از سر ایاسے آنحضرت
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و اندر حدیث مروی سے بطریق اینہا آندہ انتہی لیکن
 ازین بیان ہم لازم نمی آید کہ بنزدہ گفتہ یا نوشتہ باشم کہ کسی دیگر در ضمنیہ تکلم غیر
 داخل نبود کما لایحی آرسے بر تصریح مخاطب و اظہار مجتہدین نہ پیش ثابت می توان کرد
 جز ماریہ قطبیہ رضی اللہ عنہا کسی دیگر مراد نبود کما ستعرفہ انشا اللہ تعالیٰ۔

مقدم آنکہ چون ضرورت و ایہ حلیف فقدان و بدیسی البطلان
 بود باز سر این معنی اشکار نمی شود کہ مجتہدین این رئیس المقلدین چرا در کتاب طعن
 الرماح در معنی این حدیث برین مجاز دست تشبہت در از کردند و معنی مجازی
 را بر تہیہ تقدم بالشرف لواقفند و بخطاب علامہ و بلو می قدس سدرۃ الغریب گفتند کہ
 اما آنچه افتادہ نہ بود کہ این روایت دلالت دارد بر آنکہ ماریہ قطبیہ نیز از اہل بیت
 بود و در آیت تطہیر داخل است پس سراسر باطل و از حدیث صدق عاقل و ناشی
 از حدیث ہم معنی حدیث است چہ ظاہر این است کہ مراد آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ
 و سلم حدیث و شکر الہی باشد بر آنکہ دلس این اتهام را از دامان عظمت و جلال آنحضرت
 بر طرف ساخت یعنی ما اہل بیت را مطہر و منزه ازین عار و شندار داشتہ کہ ماریہ
 قطبیہ ام ولد آنجناب بلوث زنا و فجور العیاذ باللہ متہم باشد یا اینکه از دل قتل غیر مستحق
 ماریہ بیت محفوظ داشت نہ اینکه مراد از اہل بیت ماریہ است انتہی را اگر را قنابل
 سپارند باید کہ حدیث تقدیر حضرت ابراہیم را بر حسین علیہم السلام پیش نظر دارند

پس قتل قبیلے عین اطاعت خدا سے تھا لے و رسول مقبول است کما سچي صلا
انشاء اللہ تعالیٰ لاجرم باقی ماند مگر آنکہ ہاری قبلیہ مراد از اہلبیت باشند کہ مراد ہر جناب
تہمت کردہ بودند و این امر بالخصوص از عنایت و توجہ علماء کے امامیہ بحصول انجامید
کہ زیادہ از ممول و مقصود است والا قبل ازین دانستیکہ ہر عالمی کے مذہب
سنت و این کترین فقط داخل شدن ہاری قبلیہ در زمرہ اہلبیت سید انبیاء ۴ برود
سید مرتضیٰ علم الہدای سے بود کما لا یخفیہ انور و سہم آنکہ ارادہ ذات اقدس
نو قطع نظر از آنکہ مستلزم قباحت ہا سے مذکورہ است یعنی دخول تہمتی در اہلبیت نبی
و آواز دادن خود و برو سے حضرت مرتضیٰ است فاذہ یضحک علیہ الشکلی
بعد اندک اسمان مکذب علماء سے شیوع سیامولا و آقا سے بلہیضے مخاطب یعنی قلی
کتوری است چہ دانستیکہ بر تصریح او مراد از وہ جان قبلی بودنش معاذ اللہ و رعایت
تا گفتنی است و لفظ صرف باعتبار این مراعت بازا معانی نائب صاحب الطاق وقتی
برجائے خود نشیند کہ وقوع جس حمل باشد و امر سے کشتن آن شخص ز نہار از جنس
جس نبود کما مر مجمل و سیچہ مفصل پس احتمال کجاست کہ صرف من اہد بوقوع آہد
اینست حال ہم و فراست این فیلیون روزگار کہ اوراد و فطانت و تکلم شیعیان
زمان بی نظیر نہاد بودند کہ نہ او چیز سے میگوید کہ بر او عقلی منطبق شود و نہ او مذہب
و اقوال علماء اور کتب فریقین می بیند لاجول و لا قوۃ الا باللہ العظیم استم
آنکہ از بیان بلاغت تبیان کہ از ادلیل قطعی سیدانند یعنی لفظ صرف بجائے مشتمل
می شود اہ چنان استفاد میگردد کہ خدا سے تعالیٰ کہ در کتاب مجید جز از ارادہ
خود بلفظ انما یرید اللہ لیزہب عنکم الرجز بحق اہلبیت وادہ بدون احتمال وقوع
جس نبود چہ تفرقہ میانہ صرف اللہ عن زید المرض و اذہب عنہ ممنوع است بسببیکہ

در باره اہلیت نبوی یعنی آل عبا بر زعم شیوہ احتمال وقوع جہنم یعنی کفر و شرک ربی
 در اہلیت باشد و ہل ہذا لا الفرار من المطر والیون تحت المظرب فاعتبروا یا اولی الاباب
 طرفہ آنکہ این ہم از دعا و ایامیہ است کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بار بار فرمودند
 را بمعنی معلوم براسے این بزرگان قبل از نزول آیت تطہیر و درینہ بیان پیغمبر و ندو چنانکہ
 از تصانیف علی و اتفاق شوتر سے واضح میگردد و پیش احتمال رجس نزد جناب سید المرسلین
 بود کہ وہا نمودند کہ خدا یا ایشان را از رجس پاک گردان کہ اہلیت من اندرونہ نزد حضرت
 ام سلمہ کہ در خانہ شان نزول آیت کریمہ اتفاق افتاد مگر گفتہ شود کہ خدا سے عزوجل
 را احتمال وقوع رجس از اصحاب عبا بود کہ فرمود لیسب عنکم الرجس و برین تقدیر باید کہ
 مخاطب ایشان از زرارہ و اخوان مقربین او در عقاید الہیات پا قرتر نہادہ باشد زیرا
 قبل ازین دانستہ کہ انہا علم الہی را بعد وجود اشیا قرار میدہند و از کلام مخاطب چون
 فہید کہ خدا سے عزوجل را احتمال این معنی بود کہ از آل عبا فرمود بالشد چہن امور بعد حصول
 عصمت کماں عرفت الفاصد و ریاب پس باید کہ در تمامی دنیا افضلیت براسے این
 رئیس المرئیین باشد نہ براسے زرارہ و دیگران از اخوان الشیاطین و متوہم
 نشود کہ من شکم معار و دیگر تشہین را با این لفظ تعویض کنیم و از ادب و در بر دم یزاکہ
 مراد از لفظ شیاطین شیطان الطاق و برادران او نیک کہ اضلال و تلبیس و القاب
 شریفہ شان از کتب شیوہ معلوم گشتہ و مقرب می آید انشاء اللہ تعالیٰ و قسم
 ما قال بعض القائلین مصرح لہنت بی زید تا تو باشی نکتم و معنی نماند کہ ہر گاہ
 ظریفہ و کلام مخاطب کہ قید حافظ علم باری عزوجل بر جمیع جزئیات عالم دران
 موجود است تا دل کند و را بچہ گفتم استبعاد سے نخواہد کرد و بسنت یکم آنکہ احتمال رجس
 در اذان قاذبین بود چنانچہ از تفسیر اہلیت معلوم خواہی کہ در انشاء اللہ تعالیٰ پس

اموریت کہ رئیس المقلدین بتقلید کتوری چنانچہ عبارتہا گزشتہ می نمایند چہ بر
 تصریح علماء شیعہ نیک می دانی کہ مراد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از
 جملہ فانی و جدتہ عندہا فاقند و چنان شخص بر حالت معلوم است معاذ اللہ و قتل
 او نبود مگر برین تقدیر و بعد از وجود شرط او را بگناہ گفتن گویا دین و ایمان خود را
 ہمراہ دیانت و امانت مجتہدین بلیغائے شیاطین دادن است و ہر کسی کہ
 رسالہ مجتہدین یعنی طعن الریح را دیدہ براد دستور نیست کہ ایشان حضرت ماریہ
 قبطیہ را در امہات المؤمنین داخل میکند و باین لقب او را یاد می نمایند قتل ذکر
 بست و چہا رہم آنکہ قتل قبطی را بر جس تعبیر کردن جز مخاطب و مقتدیان
 شیعہ کہ از سرتا برورفن کلام فرقی نتوانند کرد کار کسی نیست چہ قطع نظر از آنکہ
 معنی شرط مذکور و حدیث نبوی مطابق مزعوم کتوری و قدامے او باشد
 و تصریح او در ابرام مطاعن لزوم جس را الزم باشد قتل قبطی نبود مگر با امر شریف
 نبوی این خود بکتب شیعہ براسے است حکام طعن قرطاس مصرح است کہ جملہ
 اقوال و افعال حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم عن وحی الہی است
 فکیف این امر نازک مصداق مثل مشہور صحیح کہ نتوان بر کشتہ پیوند کرد و ہا کہ عقل
 اما یہ چکوہ صد و رازا بدون حکم حضرت کبریٰ تجویز تواند نمود پس بجا آوردن امر
 حضرت رسالت پناہی نزد عقلا چنان بر جس معبر نتواند شد ار سے نظر با جاوید
 کتب و نئیہ و روایات یقینیہ حالت مرض را بنا بر بشریت در بعضے از اموریں
 میتوان کرد چنانچہ گفتہ اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم وقت اشتداد مرض
 سین را شناختند و پرسیدند کہ کستند و این امر از جملہ العیون و بحار النوار و
 روایات صحیحہ صغار توان یافت و حال آنکہ نام آنحضرت در حدیث و صحیح حدیث